

نقد و بررسی کتاب

مهشید امیرشاهی

کلیدر

نوشته محمود دولت آبادی

درباره کلیدر

از زمانی که خبر نشر کلیدر اثر محمود دولت آبادی به گوشم رسید اشتیاق خواندن آن را داشتم. چون به کارهای این نویسنده بسیار علاقه مندم و این دلبستگی را هم در هر فرصتی که دست داده است، کتباً و شفاهاً ابراز کرده‌ام. یادداشتی که به قلم استاد یارشاطر درباره کلیدر در شماره ۱، سال پنجم ایران نامه بچاپ رسید، به آتش این اشتیاق دامن زد و مصمم کرد که به هر تدبیر شده است کتاب را پیدا کنم. خوشبختانه دوستی آن را داشت و به من به عاریه سپرد.

محاسن کتاب را، هم جناب یارشاطر و هم سرکار خانم یآوری (در شماره ۱، سال ششم ایران نامه) به زبانی شیوا و رسا برشمرده‌اند. من دلیلی نمی‌بینم که بر آنها دوباره تأکید کنم بویژه از آن رو که نقاط قدرت و زیباییهای این اثر، به گمان من، از هیچ جهت بر کارهای گذشته دولت آبادی برتری ندارد و او انتظار این میزان لطافت در نویسندگی و چیرگی در داستان پردازی را در همه خوانندگانش بوجود آورده است. بنابراین من به ضعفهای این کتاب می‌پردازم که اشاره به آنها را برای شناساندن کار به اندازه بازگو کردن قدرتهایش لازم می‌دانم. اطمینان دارم که نویسنده اثر با وجدان و وسواسی که در کار نوشتن دارد اشارات مرا به حساب بهانه جویی نخواهد گذاشت و امیدم این است که خواننده نیز بر من طق نبرد که «زاهد خودبین» شده‌ام و «جز عیب»

نمی بینم. (به همه آنهايي که این سطور را می خوانند توصیه می کنم از خواندن مقالاتی که در بالا از آنها یاد شد، غافل نمانند.)

در ابتدا و بتفصیل مسائلی را مطرح می کنم که به زبان کتاب مربوط است، چون والاترین صفاتی هم که به اثر داده شده است به همین زبان مربوط می شود. هیچ فارسی دانی نمی تواند نسبت به زلالی و روانی اصطلاحات خراسانی بی اعتنا بماند، اما به کار گرفتن این کلمات و لغات به قیمت محروم کردن زبان از دیگر واژه های مترادف، در جهت غنای زبان نیست بل برعکس آن را فقیر می کند. به عنوان مثال: در هر جا که حرفی از زلف (مو، گیس، گیسو...) در میان است - و زیاد در میان است - دولت آبادی فقط از کلمه «کاکل» استفاده می کند. در هر مورد که از شیب (نشیب، سراشیب، پایین، سرازیری؛ دامنه...) سخن می رود - و فراوان می رود - واژه «فرودست» را می آورد. هر بار شخصی همراه (پا به پا، در کنار، به امتداد، همقدم، در جهت، با...) جوی آبی حرکت می کند - و همه شخصیتها این مسیر را طی می کنند - دولت آبادی لغت «درازنای» را بکار می گیرد. «بینی» از نظر دولت آبادی فقط «بال» دارد (نه پره، نه سوراخ، نه حفره، نه دالان). «انگشت» فقط «دل» (نه سر، نه ته، نه بند)، «دست» فقط «سینه» (نه کف، نه گودی، نه درون، نه بیرون). بحثی نیست که «درازنای جوی»، «بال بینی»، «دل انگشت»، «سینه دست» همه ترکیبات زیبایی است ولی درست به همین خاطر تکرار آنها از طراوت و تازگی کلام می کاهد و این نقص را بر فقری که ذکرش آمد می باید افزود.

بسیاری از تشبیهات و استعارات بدیع دیگر این کتاب هم به دلیل مکرر شدن درخششش را از دست داده است. توصیفی چون «پیچیده در شولای شب» یا «شولای باد» یک بار و دوبار ذهن را می نوازد، ولی اگر قرار شود همه افرادی که در اثر آمده اند، هر یک چند بار در این «شولا» ظاهر شوند، ناگزیر شولا نخ نما و مندرس می شود. اگر تصور کنیم که نویسنده بعضی واژه ها را برای پرهیز از به کار بردن کلمات نامأنوس تکرار کرده است، آن وقت استفاده از لغاتی چون «استقسا»، «مستسقی»، «تسخر» و... که در چندین و چند جای متن آمده است، بگلی خواننده را سرگردان می گذارد. احتمالاً گیج کننده تر از آن، کلمات «فرنگی» داخل متن است که مشکل بتوان قبول کرد به زبان خراسانی سره راه یافته است - مثل: «آرک» (فرانسه Arc، انگلیسی Arch) به معنای طاقی، آسمانه، سقف قوسی؛ یا «شما» (فرانسه Schéma، انگلیسی Schema) به معنای طرح، خلاصه، نمونه کلی؛ یا «هورا» (فرانسه Hourra،

انگلیسی (Hurrah) به معنای آفرین، دست مریزاد، بارک الله.

اشتباهات دستوری هم جای به جای در کتاب آمده است و خاطر خواننده را می آزد. غلطی که در سراسر کلیدر تکرار شده و از همه زننده تر است انطباق فعل است با فاعل بیجان. نیاز به مثال نیست، چون در هر صفحه چند نمونه اش دیده می شود. غلطهای دیگری هم هست اما خوشبختانه چون مورد قبلی مکرر نیست از قبیل جمع را دوباره جمع بستن (زوارها!) یا بای زینت را به صورت بای اضافه به کار بردن (به ایستد!)

بعضی لغات با رسم الخط نامتعارفی در روایت داستان آمده است (نه در گفتگوها و به منظور رساندن نحوه تلفظ آنها) که اگر غلط چاپی نباشد، فقط می توان بر آن نام دست درازی بر زبان را گذاشت. مثلاً سبکجائی ی، زنی یی، شدن اند، موهبتی ست، باوری ست و... و...

دولت آبادی «کسری» را با طاق یا بارگاه کسری اشتباه کرده است و از آن به عنوان مترادف «کوشک» استفاده می کند، به جای آن که «پستان» را جمع ببندد «سینه» را جمع می بندد، اصطلاحاتی چون «گر به سمور می نماید»، «بچه پس انداختن»، «مار در آستین داشتن» را به معنایی جز آن که از آنها می تراود (و گاه با مفهوم عکس آن) به کار می برد. «ناممکن» را از «محال» غیر ممکن تر می داند (عین جمله این است «ناممکن اگر نباشد محال است») و بسیاری دیگر...

اما آنچه از نظر من بزرگترین نقص زبان کتاب (که قرار است خراسانی باشد) بشمار می آید، این است که همه شخصیت های کتاب از کرد و بلوچ گرفته تا ترک و افغان به یک روال حرف می زنند، مگر اعضاء حزب توده که لابد زبان چوبین ایدئولوژیکشان در لهجه خراسانی نمی گنجد!

به کزبها و کاستیهای دیگر کلیدر فقط اشاره ای می کنم و می گذرم، از جمله به اشتباهات تاریخی آن: لقب قوام السلطنه بجای جناب اشرف، حضرت اشرف شده است. از کلاه پهلوی در زمانی صحبت می رود که دیگر باب روز نمی تواند باشد، به ماجراهای واقعی با آشفتگی و بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر ماجراها اشاره شده است و... و...

تعداد شخصیتها و حوادث تصنعی هم در کتاب کم نیست. مثلاً «ستار» جز لحظه اولی که وارد داستان می شود دیگر هرگز واقعی جلوه نمی کند. نه حرفهایی که می زند در حد یک پینه دوز است و نه کارهایی که می کند در خور امکاناتش. «اعضاء حوزه» همه آدمهای یک بعدی و باسمة ای هستند که حتی در بافت کلی قصه جایی ندارند. توصیف

کشتی گیری گل محمد با دلاور بیشتر یادآور فیلمهای «وسترن» است تا کتک کاریهای وطنی، و صحنه فرار از زندان هم بیشتر تقلید سینمایی به نظر می رسد تا واقعیتی قابل قبول.

چراهای بی جوابی هم این جا و آن جا بنظر می رسد. چرا در چند مورد حوادث یا افسانه های تاریخی قرون گذشته وارد داستان می شود؟ چرا آدمهایی غیر شبیه چون قدیر، شیدا، نادعلی، گل محمد، عباسجان همه دچار دوگانگی شخصیتند و از خود سؤالیهای عمیق و فلسفی و مشابه می کنند؟ چرا عشقها از عشق زیور و مارال و شیرو گرفته تا عشق نادعلی و مدیار و بیگ محمد همه ناکام می ماند یا بد سرانجام می شود؟ چرا هر که خان است یا نان و آبی دارد رذل و شرور است؟ چرا آدمکشها و شکنجه کردنهای طاغیان همه با شکوه و قهرمانانه است؟ و چرا، حقیقه چرا، نویسنده از این که ننگین ترین توطئه تاریخی معاصر ایران (طرح فرقه دموکرات آذربایجان به قصد جدا کردن آن استان از ایران) با شکست روبرو بوده است، ابراز تأسف می کند؟

من برای هیچ کدام از این سؤالات جوابی ندارم و اگر محمود دولت آبادی دهها جلد دیگر هم بنویسد چرای آخر من، مطمئنم، که بی جواب می ماند.

حورا یاوری

در حَضَر

نوشته مهشید امیرشاهی

شرکت کتاب، لوس انجلس، ۱۹۸۷

۴۲۸ صفحه، بها ۱۲ دلار

هیچ چیز به آرامشی نمی ماند که از بودن در جایی که در آن به دنیا آمده ایم حس می کنیم. جایی که اشیاء پیش از آن که رنج انتخاب را بشناسیم برایمان عزیز شده اند و جایی که دنیای خارج از ما ادامه وجود خود ماست.

جرج الیوت

"The Mill on the Floss"

اگر سفرنامه را بتوان شرح دیده ها و شنیده های انسانی دانست که از سرزمین خود جدا می شود، از شهرها و سرزمینهای دیگر می گذرد و همه یا بخشی از آنچه را می بیند و

می‌شود، باز می‌گوید با شکلی ادبی سر و کار خواهیم داشت که همسازی بین اجزاء از ویژگیهای آن بشمار نمی‌آید. یادداشتهایی نه الزاماً مرتبط به یکدیگر و تصویرهایی احتمالاً پراکنده و جدا از یکدیگر - تنها عنصری که ملاط این اجزاء و خط تلاقی ناهمسازیها می‌شود دنیای ذهنی مسافر است و زیر و بمها و آشوبهایی که دیده‌ها و شنیده‌های سفر در این دنیا بوجود می‌آورد. در این شکل ادبی افراد در رابطه متقابل با یکدیگر قرار نمی‌گیرند، در یکدیگر اثر نمی‌گذارند و از یکدیگر تاثیر نمی‌پذیرند. تصویرهای ذهنی مسافر راوی دگرگونیهای شخصیت‌های کتاب را - در محدوده زمانی مورد نظر - باز نمی‌گوید. شاید بتوان گفت که طرح سفرنامه در آرایش رویدادها و صحنه‌ها شکل می‌گیرد، به صورتی که دلخواه نویسنده است و منطبق با تاثیری که از آن مراد می‌کند.

در حضر را شاید بتوان با تکیه بر این تفاوت اصولی که «سفر» را از «حضر» جدا می‌کند و در پیوند بنیانی و ریشه‌ای اهل یک سرزمین با خاکی که در آن بالیده‌اند و خم کوچه‌ها و گذر فصل‌هایش را می‌شناسند تجلی می‌کند «حضرنامه» ای دانست. نویسنده، راوی افت و خیزها و تلاطمهایی شده است که در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ پهنه ایران را در می‌نوردد. سالهایی که هر روز آن از سالی بیش است و هر لحظه آستن رگباری فرا رسنده و هر رویداد محتاج سالها بررسی و تعمق. آدمها دگرگون شده‌اند و پوست می‌اندازند و چشمان گشاده از حیرت نویسنده با ناباوری چرخش سریع پیشامدها را نظاره می‌کند. الفت او با سرزمینش که سر بسر در جوشش و التهاب است سبکی و آرامش سفر را از او دریغ می‌کند.

کتاب با اعلام غیر منتظره حکومت نظامی در بامداد روز هفدهم شهریور ماه ۱۳۵۷ آغاز می‌شود و «اهالی محترم تهران» با صدای جارچی و بوق و کرنا خبر دار می‌شوند که برای حفظ آرامش پایتخت باید در خانه بمانند و به مأموران نظم و قانون فرصت و امکان بدهند که آب رفته را به جوی بازگردانند. از همین نقطه است که تکاپوی نویسنده برای آن که بداند در دور و برش چه می‌گذرد آغاز می‌شود. اگر چه مردمی را که «در چشم‌هایشان بجای «حیای آشنا بیش‌رمی بیگانه جا دارد» نمی‌شناسد، «زبان‌شان را که در عوض سخن شیرین بار تلخ شعار گرفته است» نمی‌فهمد و «مردمی که پا به تجاوز بر می‌دارند و در سر، نقشه تهاجم دارند، دستشان چنگ است و دلشان از سنگ» از او دورند ولی در سرگردانی و حیرت از آنچه می‌بیند و می‌شنود «شبش به بیداری می‌گذرد و روزه به کابوس»، «بیمار است و در جدال» در «تکاپوست و در پرس و جو». حادثه در

سرزمینی شکل می گیرد که سرزمین اوست و خانه ای را زیر و رو می کند که او در آن زندگی می کند. می خواهد بداند چرا چهره شهر عوض شده است؟ چرا در نگاه آدمها از برق آشنایی خبری نیست؟ چرا لغتنامه مردم تغییر کرده است؟ چرا خلیها حرفهایی می زنند که اصلاً نمی زدند و کارهایی می کنند که قبلاً نمی کردند؟ چرا بعضیها سرشان را به در و دیوار می کوبند؟ چرا اسمهایی بگوش می خورد که بسیاری اصلاً نشینده اند؟ چرا معتقدات آدمها رنگ تازه ای گرفته است؟ چرا زندانها لانه نام آوران و سردمداران شده است؟ چرا عده ای ناگهان در مهر به سرزمین دست افشان و پایکوبانند و سر از پا نمی شناسند؟ و هزاران چرای دیگر که پای راوی را از یک نقطه آشوب و درگیری به نقطه دیگر، از صحنه ای به صحنه دیگر، از خیابانی به خیابان دیگر و از خانه ای به خانه دیگر می کشاند. آنچه در بیرون و در محدوده جغرافیایی کتاب می گذرد دیگری است جوشان و «شاهد» یا «راوی» را که در شکلهای ادبی از این دست معمولاً نگارنده رویدادها و تصاویر پراکنده سفر - یا حضر - است همراه با اجزای تشکیل دهنده تصاویری که در پیش رو دارد در خود ذوب می کند و بدین ترتیب نویسنده از نقش راوی بیطرف صحنه ها گامی به جلو بر می دارد، پرس و جو می کند، درگیر می شود، بحث می کند، فریاد می زند، به مسخره می گیرد و می خواهد که دیگران هم مثل او این صحنه های پراکنده را به هم پیوند بزنند و «این تکه های بریده بریده را کنار هم بگذارند و تصویر نهایی را که ترسناک است ببینند». آنچه می گذرد هنوز چهره در نقاب دارد و هیچ کس را بدرستی از آن خبری نیست. خبرشدگان معدود هم خبری را باز نمی گویند.

در این تلاش و تکاپوست که نویسنده - با دست باز و بطور مستقیم به تشریح تصویری واکنشهای دوستان و آشنایان می پردازد که از شناخت ماجرا درمانده اند و نظم و توالی و سنجیدگی از کردار و گفتارشان روی برتافته است. درگیری نویسنده با مشاهدات خود، خواننده را از چشم و گوش و حافظه و زبان او فراتر می برد و پایش را به دنیای متلاطم ذهنی او باز می کند و به تماشای تابلوهایی می خواند که قاب همه شان انقلاب است و رنگ غالب آنها خاکستری و سیاه. انسانها در هیاهویی دیوانه وار در قاب این تابلوها اسیر می مانند و چنگ و دندان به روی هم تیز می کنند. حاشیه انتهایی قابها را وزنی توانفرسا به طرف زمین خم می کند. گوری عظیم و وحشتناک دهان باز کرده است.

تابلوها با دقت کشیده شده اند و نویسنده با ترسیم خطوط چهره کسانی که می شناسد و یا تلاش می کند که بشناسد خواننده را به نظاره ناجوانمردیها، چهره نمودنها، و نان اندوزیهای بسیاری در آدمهای کتاب می خواند که هریک از زاویه ای خاص با حوادث

رو برو می شوند. از ظن خود به یارتازه روی می آورند (ویا روی بر می گیرند). کتاب از صحنه ها و تصویرهای زنده و گیرا - با ظرفیت درخشان دراماتیک - سرشار است. این تصویرها اگرچه در حد عکسهای مستقلی باقی می ماندند - با تیزهوشی و دقت در کنار هم چیده شده اند و چشم اندازهای پر نشیب و فرازی ارائه می دهند. مهارت نویسنده در آرایش صحنه ها و در کنار هم چیدن قابها و بازگویی حال و روز آدمها قابل توجه است. اگرچه آدمهای کتاب - بجز برخی از آنها که در گذشته و حال نامی بدر کرده و مصدر کار حساسی بوده اند - در پرده نامهای مستعار از شناخته شدن پرهیزی نشان می دهند، ولی در ذهن خواننده ای که در آن سالها در ایران می زیسته است قابل پیگیری و ردیابی هستند و این - اگرچه در آینده فهم جزئیات کتاب را با دشواری رو برو خواهد کرد و احتمالاً رنگی از آن بازپس خواهد گرفت - دست کم تا زمانی که طیف خوانندگان کتاب افراد این نسل را در بر می گیرد بر جذابیت و کشش کتاب می افزاید، و حافظه خواننده به یاری خطوطی می آید که نویسنده در طراحی چهره آدمهای کتاب بکار گرفته است.

زبان کتاب ساده، زنده و گاه شوخ و شنگ است. جمله های کوتاه و موجز کتاب با آهنگ پرشتاب آن می خواند و جور در می آید. نویسنده در بیان جزئیات صحنه ها و آنچه متن و بوم رویدادهای کتاب می شود توفیقی قابل توجه دارد. «در هر کوی و برزنی سنگرهایی از گونی و سنگ و آجر ساخته اند و مردهای مسلح با دستمالهایی که بر پیشانی و سر بسته اند در رفت و آمدند. جسد اتومبیلهای زغال شده و لاستیکهای نیم سوخته، بعضی از خیابانها را مسدود کرده است. این جا و آن جا درختها را کنده اند و به میان جاده ها انداخته اند. ماشینها با عربده و هیاهوی سرنشینان از کنار ما می گذرند. آدمها مثل ساردین در ماشینها گل هم تپیده اند. کله ها با دهانهای باز و چشمهای خیره سرخ سر ماهی مرده را می مانند.» درستی یا نادرستی شنیده ها و دیده های دیگران محملی می شود برای پرس و جو و تکاپوی نویسنده، سرک کشیدنهایش در شبهای «بی آدم و پر پژواک» حکومت نظامی و حضورش در تظاهرات و درگیریهای خیابانی و هر ورق کتاب را دفتری می کند در معرفت به حال کسانی که در این دیگ مذاب در تلاطمند. نویسنده ها، شاعرها، متعهدها، غیرمتعهدها، پولدارها، کم پولها، انقلابیها، راننده های تاکسی، آرایشگرها، آنها که در گذشته سرشان به نشان می ارزیده است و آنها که بتازگی دستی از آستین به درآورده اند و چهره آنها از زاویه لحن صراحتاً خصمانه و یا محبانه نویسنده در ذهن خواننده نقش می بندد، حال و هوای شهر، آب و هوای

شمال، موج دریا، زیبایی و زشتی خیابانها، آینه‌ای می شود برای منعکس کردن حالت‌های نویسنده به آدمهای کتاب، و بدین گونه آرایش متن صحنه‌ها از یک حالت صرفاً زیبا یا زشت ولی غیردینامیک بیرون می‌آید و در تلاش آگاهانه نویسنده در خلق و تقویت ظرفیت دراماتیک تصویرها و صحنه‌ها نقشی مؤثر بعهده می‌گیرد. بطور مثال آخرین تصویری که نویسنده در آخرین روز اقامت در تهران در راه فرودگاه از شهر ارائه می‌دهد بدون دلیل از رنگ و نور تهی نمی‌شود و در ارتباط مستقیم با حالت نویسنده آشوب‌های درونی او را باز می‌گوید: «شهر خواب زده و لخت است و حرکت کسانی که در راه می‌بینم کند و سنگین. مهبی که بر شهر گسترده است به سیاهی شب آغشته است و برای آن که برچیده شود در انتظار برآمدن خورشید میان زمین و آسمان معلق مانده است... درختها خزان زده و جویها پر از برگ مرده است... در درّوس در حوالی چهارراه قنات برای دو جوان که اخیراً مرده‌اند حجله بسته‌اند...»

اشغال سفارت امریکا با پایان کتاب و سفر نویسنده به پاریس - که قرار است یک ماه بیشتر طول نکشد - همزمان است و «اشک بیخبر و بی‌زنهار» توشهٔ این سفر.

جلال متینی

گاهنامهٔ پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی

فهرست روز بروز وقایع سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی ایران

از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۳۰ اسفند ۱۳۵۵

سازمان چاپ و انتشارات سهیل، پاریس ۱۳۶۵

چاپ دوم، ۵ جلد، ۲۴۶۴ صفحه

بها: ۱۲۵ دلار

این کتاب مفصل بعنوان یک کتاب مرجع دست اول بویژه برای آگاهی محققان تاریخ معاصر ایران معرفی می‌شود. کتاب در رژیم پیشین، و بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی، از طرف کتابخانهٔ پهلوی تدوین گردیده است. شجاع الدین شفا در پایان جلد پنجم کتاب زیر عنوان «توضیحی کوتاه دربارهٔ این مجموعه» افزوده است: «این مجموعه در پائیز سال ۱۳۵۷، در ده هزار دوره، هر دوره شامل سه مجلد هزار صفحه‌ای به قطع بزرگ چاپ و صحافی و آماده توزیع بود که در نخستین روزهای پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷... همهٔ آنها را... یکجا در آتش سوختند... و بدین ترتیب بود که از ده هزار

دوره تنها یک دوره تصادفاً خود من بمنظور مراجعه و استناد در سفری به خارج از کشور همراه برده بودم باقی ماند. این همان دوره است که چاپ حاضر با صرف هزینه‌ای سنگین برپایه آن انجام گرفته است...» کتاب مورد بحث حاصل کار دو ساله گروهی است که «با بررسی مستمر در آرشیوهای مختلف خبری و بایگانیهای سازمانهای دولتی و مطبوعات پنجاه ساله ایرانی و خارجی و کتابها و اسناد موجود در داخل کشور و آرشیوها و کتابخانه‌های مختلف در آسیا و اروپا و امریکا فراهم آمده است...» کتابی که در چاپ اول در سه جلد به قطع بزرگ چاپ شده بود، اینک در چاپ دوم در قطع کوچک و در ۵ جلد در پاریس بصورت افست منتشر گردیده است.

مطالب گاهنامه بطور کلی در سه بخش اساسی و بدین ترتیب ذکر گردیده است: بخش اول، جلد اول: از کودتا تا سلطنت (صفحه ۱ تا ۴۴ از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴)؛ بخش دوم، جلد اول: دوران سلطنت رضا شاه پهلوی (صفحه ۴۵ تا ۱۸۰ از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰)؛ بخش سوم، جلد اول و تمامی مجلدات دوم و سوم و چهارم و پنجم: دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی تا زمان تألیف گاهنامه (صفحه ۱۸۱ تا ۲۴۶۴ از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵).

در باره نوع وقایع مذکور در گاهنامه، «ناشر» در مقدمه یک صفحه‌ای خود بر جلد اول گاهنامه (چاپ دوم) تصریح کرده است که «در نقل مطالب این فهرست از ذکر وقایعی که بطور منظم تکرار شده‌اند، از قبیل شرفیابیهای عادی مقامات مختلف کشور، معرفی سفرای خارجی و تقدیم استوارنامه‌ها (جز در مواردی که جنبه خاص داشته است)، معرفی معاونان و زارتخانه‌ها، سفراء، استانداران و نظایر آنها، رژه‌ها و سایر مراسم جاری و هر ساله و دیگر موارد مشابه خودداری و فقط فهرست حوادث و وقایعی نقل شده که دارای اهمیت خاص بوده است.» پس مراجعه کنندگان به گاهنامه نباید انتظار داشته باشند که همه اخبار ایران، و از جمله اخبار شهرستانها مذکور در روزنامه‌های داخلی در این کتاب نقل شده باشد. بعلاوه از ابتدا باید پذیرفت که بیقین سلیقه و پسند حکومت وقت در چگونگی ذکر برخی از وقایع و یا حذف بعضی از آنها از نظر دور داشته نشده است، همچنان که همه حوادث آن چنان که در نوشته‌های مخالفان رژیم پیشین آمده است در گاهنامه مذکور نیست و یا اگر هم اصل خبر ذکر شده باشد، بر طبق دلخواه مخالفان مورد تفسیر قرار نگرفته است. ولی حقیقت آن است که گاهنامه با وجود این گونه کاستیها برای کسانی که به تحقیق درباره تاریخ پنجاه سال دوران پهلوی می پردازند، مأخذی مهم و قابل توجه است. چه اگر در هر صفحه این کتاب فقط هشت خبر چاپ شده باشد،

در حدود بیست هزار خبر در آن بچاپ رسیده است، از خبرهای یکی دو سطری تا بندرت خبرهای یک صفحه‌ای دربارهٔ وقایع مهم این دوران. پژوهندگان با مراجعه به گاهنامه می‌توانند دربارهٔ حوادث و وقایع مورد علاقهٔ خود لااقل سرنخی بدست بیاورند و سپس برای شرح و تفصیل آنها به مطبوعات داخلی و خارجی و یا کتابها و اسناد دیگر مراجعه نمایند تا از روایت‌های دیگر آن خبر نیز مطلع گردند. از جمله محاسن کتاب آن است که در آن اخباری آمده است که محتملاً امروز از اذهان بسیاری از افراد کهنسال نیز زردوده شده است و در کمتر مأخذی می‌توان به آنها دست یافت.

اصل در گاهنامه آن است که پیش از ذکر هر خبر، تاریخ وقوع آن با قید روز و ماه، به سال خورشیدی و مسیحی ذکر گردیده است، و بر این اساس جلد اول آغاز می‌شود با خبر کودتای سوم حوت (سوم اسفند) ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج و اولین اعلامیهٔ وی با عبارت «حکم می‌کنم...» (ص ۱) و پایان می‌پذیرد با سه خبر در ۲۶ اسفند ۱۳۵۵: گشایش باشگاه کارمندان وزارت امور خارجه در نیاوران، سخنان شاه در قدردانی از ملت ایران بمناسبت برگزاری آیین بزرگداشت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی و بازدید والا حضرت ولیعهد و شاهدخت فرحناز پهلوی از نمایشگاه تحولات حمل و نقل هوایی.» (ص ۲۴۶۳ - ۲۴۶۴)

برای این که خوانندگان از نوع خبرها و کیفیت ضبط آنها در گاهنامه آگاه گردند ذیلاً به نقل برخی از آنها می‌پردازد:

۵ اردیبهشت ۱۳۰۰: «از طرف رضا خان سردار سپه فرمانده کل قوا و وزیر جنگ برای اصلاح وضع مالی قشون، در مورد رفع مشکلات حاصله از قروض خارجی که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و احمد شاه دریافت شده بود دستور بررسی صادر شد. قروض خارجی که برای مسافرت‌های این سه پادشاه گرفته شده بود به این شرح بود: از دولت روسیهٔ تزاری ۲۲,۵۰۰,۰۰۰ منات طلا، از دولت انگلستان ۱,۱۱۱,۱۰۰ لیرهٔ انگلیسی، از دولت انگلستان ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی، از دولت انگلستان ۲۰۰,۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی، از دولت انگلستان ۲۰۰,۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی، از دولت انگلستان ۱۰۰,۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی، از دولت هندوستان ۳۱۴,۲۸۱ لیرهٔ انگلیسی، از انگلستان و هند ۱۴۰,۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی.» (ص ۴-۳)

۱۴ دی ۱۳۰۰: «به دستور سردار سپه و فرمانده کل قوا، اسامی خارجی از تشکیلات نظامی حذف شد و لغات فارسی جایگزین کلمات خارجی مانند بریگاد و باتالیون و دیویزیون گردید...» (ص ۱۱-۱۰)

۸ اسفند ۱۳۰۰: «رسماً اعلام شد که ایران در سال گذشتهٔ مسیحی (سال ۱۹۲۱)

۱۶,۶۷۳,۰۰۰ بشکه نفت خام تولید کرده است» و درآمد ایران «در سال ۱۹۲۱، ششصد هزار لیتر انگلیسی بوده است.» (ص ۱۵)

۲۵ مهر ۱۳۰۱: «وزارت معارف اعلام کرد که شمارهٔ محصلین مدارس عالی مملکت که در سال تحصیلی گذشته و امسال مشغول تحصیلند ۹۱ نفر است.» (ص ۲۲)

۲۳ آبان ۱۳۰۳: «سفارت انگلستان در تهران یادداشت اعتراض آمیزی به دولت ایران تسلیم کرد و طی آن متذکر شد که حملهٔ قشون ایران به قوای شیخ خزعل [در خوزستان] مغایر منافع انگلستان است، و با توجه به این که در نوامبر سال ۱۹۱۴ دولت انگلستان تعهد کرده است که از جان و مال شیخ خزعل و اتباع او حمایت کند...» (ص ۳۵-۳۶)

۱۱ دی ۱۳۰۳: «مجلس شورای ملی بودجهٔ کل مملکت را در سال جاری به مبلغ ۲۳,۶۸۶,۴۰۰ تومان مورد تصویب قرار داد.» (ص ۳۷)

۱۵ اسفند ۱۳۰۳: «بر اساس آمار منتشره در سراسر کشور ۹۰۵ طبیب و کمک طبیب بخدمت اشتغال دارند که ۲۵۳ نفر آنها اطباء خارجی و دارای دیپلم دکتر، و بقیه دارای اجازه نامه‌هایی هستند که هنگام تصویب قانون طبابت برای آنان صادر شده است.» (ص ۳۸)

۲۲ شهریور ۱۳۰۵: «ملک الشعراء بهار نمایندهٔ مجلس شورای ملی به حضور اعلیحضرت رضاشاه شرفیاب شد و گزارش مذاکرات خود را با مستوفی الممالک که بار دیگر تصمیم به کناره‌گیری گرفته بود بعرض رسانید.» (ص ۵۰)

۲۳ بهمن ۱۳۰۶: «طبق رأی محکمهٔ نظامی، صاحبمنصبان ذیل به جرم سوء قصد به جان شخص اول مملکت و خیانت به وطن به مجازاتهای زیر محکوم شدند: سرهنگ مخلوع محمود پولادین محکوم به اعدام، یاور مخلوع احمد همایون پانزده سال حبس، نایب سرهنگ مخلوع نصرالله کلهر هفت سال حبس، یاور مخلوع روح الله مشکین قلم پنج سال حبس.» (ص ۶۳-۶۴)

۲۰ مرداد ۱۳۰۸: «دولت شاهنشاهی ایران دولت جدید التأسيس عراق را که از تجزیهٔ امپراطوری عثمانی بوجود آمده برسمیت شناخت.» (ص ۷۹)

۸ اسفند ۱۳۰۸: «احمد شاه قاجار پادشاه مخلوع ایران در بیمارستان امریکایی پاریس به مرض ورم کلیه درگذشت.» (ص ۸۲)

۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۹: «دولت ایران با پرداخت دو یست هزار لیتر انگلیسی امتیاز چاپ اسکناس را که متعلق به بانک شاهنشاهی بود بازخرید کرد و چاپ اسکناس منحصرأ به بانک ملی ایران سپرده شد.» (ص ۸۵)

۳ تیر ۱۳۰۹: «مبلغ ده هزار تومان از محل صرفه جویی بودجهٔ سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ مجلس شورای ملی برای تکمیل ساختمان آرامگاه فردوسی شاعر حماسه سرای ایران اختصاص یافت.» (ص ۸۵)

۱۵ فروردین ۱۳۱۱: «اولین دانشکدهٔ علوم دینی ایران آغاز بکار کرد.» (ص ۱۰۰)

۲۶ آبان ۱۳۲۴: «...نیروی شوروی از پیشرفت ستون نظامی کردستان بطرف مهاباد جلوگیری

- بعمل آورد و متجاسران با پشتیبانی افراد شوروی شهر میانه را تصرف کردند.» (ص ۳۵۱)
- ۲۷ تیر ۱۳۲۵: «سید ابوالقاسم کاشانی که عازم زیارت مشهد بود به دستور رئیس دولت بین راه شاهرود و سبزوار بازداشت گردید.» (ص ۳۸۵)
- ۲۷ آذر ۱۳۲۵: «۲۶ نفر از افسران متهم ارتش که طی یک سال گذشته به دموکراتها ملحق شده بودند بوسیله ستون اعزامی دستگیر و زندانی شدند. پیش از ورود نیروهای نظامی به شهر رضائیه، اهالی آن شهر که مصائب زیادی را از دموکراتها تحمل کرده بودند، سی نفر از دموکراتها را دستگیر و تیرباران کردند.» (ص ۴۰۷)
- ۲۳ مهر ۱۳۲۹: «محمود نامجو قهرمان خروس وزن ایران در مسابقات وزنه برداری جهانی پاریس با رکورد ۳۱۰ کیلوگرم قهرمان اول جهان گردید.» (ص ۵۲۸)
- ۸ آبان ۱۳۳۰: «عده‌ای از دانشجویان و افراد مشکوک، اعضای شورای عالی دانشگاه را در دانشسرای عالی در اتاق شورا توقیف کردند و سیم تلفن اتاق را قطع نمودند تا آنان را مجبور به تصویب تقاضاهای خود نمایند. اعضای شورای دانشگاه به علت اقدامات جسارت آمیز عده‌ای از دانشجویان، استعفای خود را بطور جمعی به علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران تسلیم کردند و با این امر دانشگاه به حال تعطیل درآمد.» (ص ۵۶۵)
- ۲۶ تیر ۱۳۳۱: «بدنبال استعفای مصدق جلسه خصوصی مجلس شورای ملی با حضور ۴۲ نفر از نمایندگان تشکیل شد و مجلس با اکثریت ۴۰ رای به نخست وزیری احمد قوام ابراز تمایل کردند.» (ص ۵۸۹)
- ۲۷ تیر ۱۳۳۱: «فرمان نخست وزیری احمد قوام از جانب شاهنشاه توشیح شد. قوام نخست وزیر با صدور اعلامیه‌ای برنامه دولت خود را درباره نفت، اوضاع اقتصادی، امنیت عمومی و تفکیک سیاست از مذهب تشریح کرد.»
- «طرفداران مصدق بازار تهران را تعطیل کردند و تظاهراتی به نفع وی و علیه دولت قوام در خیابانهای تهران برپا انداختند.» (ص ۵۸۹)
- ۲۸ تیر ۱۳۳۱: «نمایندگان مخالف دولت قوام طی صدور اعلامیه‌ای از مردم خواستند که روز ۳۰ تیر تعطیل عمومی شود.» (ص ۵۸۹)
- ۳۰ تیر ۱۳۳۱: «احمد قوام بر اثر فشار افکار عمومی استعفای خود را از نخست وزیری به پیشگاه شاهنشاه تقدیم داشت و مورد قبول معظم له قرار گرفت.» (ص ۵۹۰)
- ۳۱ تیر ۱۳۳۱: «مجلس شورای ملی با اکثریت ۶۱ رای به نخست وزیری مصدق ابراز تمایل کرد. به فرمان شاهنشاه، مصدق بار دیگر مأمور تشکیل کابینه شد.» (ص ۵۹۰)
- ۱۲ مرداد ۱۳۳۱: «مجلس شورای ملی لایحه اعطای اختیارات شش ماهه به مصدق نخست وزیر، و طرح ضبط اموال احمد قوام را تصویب کرد.» (ص ۵۹۱)
- ۲۶ مرداد ۱۳۳۲: «...اخلالگران حزب توده در تهران مجسمه‌های اعلیحضرت رضاشاه کبیر را در میدان بهارستان و میدان سپه پایین آوردند...» (ص ۶۲۸)

۱۳ اسفند ۱۳۵۳: «شاهنشاه آریامهر، صدام حسین معاون رئیس جمهوری عراق را در محل اقامتگاه رئیس جمهوری الجزایر به حضور پذیرفتند. این شرفیابی به دعوت هواری بومدین صورت گرفت.» (ص ۲۳۲۳)

۱۴ اسفند ۱۳۵۳: «شاهنشاه آریامهر در ضیافت حضرت هواری بومدین رئیس جمهوری الجزایر شرکت نمودند. در این ضیافت صدام حسین معاون رئیس جمهوری عراق برای سومین بار به پیشگاه معظم له باریافت و در حضور رئیس جمهوری الجزایر دربارهٔ مناسبات ایران و عراق با شاهنشاه به مذاکره پرداخت.» (ص ۲۳۲۴).

۱۹ اسفند ۱۳۵۳: «توافق چهار ماده‌ای شاهنشاه آریامهر و صدام حسین معاون رئیس جمهوری عراق که در اعلامیه مشترک ایران و عراق در الجزایر انتشار یافت به تصویب شورای فرماندهی انقلاب عراق رسید.» (ص ۲۳۲۵)

۲۵ اسفند ۱۳۵۳: «بدنبال اعلام توافق ایران و عراق برای رفع اختلافهای دو کشور، پادشاهان، رؤسای جمهور و رهبران کشورهای اسلامی پیامهای تبریکی به شاهنشاه آریامهر مخابره کردند.» (ص ۲۳۳۷)

در پایان لازم است به برخی از نقائص فنی گاهنامه نیز اشاره شود. گاهنامه فاقد هرگونه فهرستی است، در حالی که بنظر می‌رسد لااقل فهرست نام اشخاص برای چنین کتابی ضروری است. دیگر آن که منابع و مآخذ گاهنامه حتی بطور کلی در آغاز کتاب ذکر نگردیده است. شاید عدم ذکر فهرستها را بتوان این چنین توجیه کرد که اگر قرار بود تنها فهرست نام اشخاص بر کتاب افزوده شود صفحات بسیاری به این ۲۴۶۴ صفحه افزوده می‌شد که شاید عذری پذیرفتنی باشد، ولی عدم ذکر مآخذ گاهنامه در آغاز یا پایان آن، از این مقوله نیست. با توجه به آنچه گفته شد تنها راه دسترسی به هر واقعه در گاهنامه آن است که تاریخ دقیق یا تقریبی آن را بدانیم.

کتابها و مجله‌هایی که به «ایران نامه» اهداء گردیده است:

□ ناموارهٔ دکتر محمود افشار، بکوشش ایرج افشار، با همکاری کریم اصفهانیان، درسه جلد و ۱۸۵۶ صفحه، مشتمل بر ۸۸ مقاله. مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، چاپ سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶.

□ دکتر محمود افشار یزدی، پنج وقفنامه، مربوط به موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۶۳، ۹۹ صفحه.

- کتاب توس، مجموعه مقالات (۳۲ مقاله)، تهران، انتشارات توس، سال ۱۳۶۳ (یادداشت ناشر: محسن باقرزاده، تاریخ تابستان ۱۳۶۶)، بها ۱۳۰۰ ریال.
- ابوالقاسم قربانی، فارسی نامه احوال و آثار کمال الدین فارسی ریاضیدان و نورشناس ایرانی، نشر هما، تهران ۱۳۶۳، ۱۵۵ صفحه، بها ۵۰ تومان.
- فریده رازی، فرهنگ عربی در فارسی معاصر، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۶، ۲۵۶ صفحه.
- دکتر هوشنگ طالع، تجاوز و دفاع. ریشه ها و بی آمدهای تجاوز نظامی عراق به ایران، انتشارات آرمانخواه، ۱۶۲ صفحه، پاریس ۱۳۶۴، بها ۷ مارک آلمان.
- میرزا بدیع دیوان، مجمع الارقام، (چاپ نسخه عکسی) مقدمه، ترجمه، تزیینات، فهرستها، باهتمام ا.ب. و یلداناه، آکادمی علوم اتحاد شوروی، شعبه تاریخ، آکادمی علوم جمهوریت ازبکستان، انستیتوی خاورشناسی، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، مسکو ۱۹۸۱، متن فارسی ۱۹۸ صفحه.
- دکتر منوچهر کمالی طه، ایران گیت، آغاز، انجام، فرجام، ۳۰ شهریور ۱۳۶۶ (۲۱ سپتامبر ۱۹۸۷)، ۷۵ صفحه، چاپ کالیفرنیا.
- ش. خورشیدی، فریافت قطعی از راه حل ایران، نوامبر ۱۹۸۷، ۳۳۲ صفحه، بی نام ناشر و محل انتشار و بها.
- نیما یوشیج، آهو و پرندوها (همراه با ترجمه انگلیسی با عنوان *When the Elephants Came* از Mariam Evans) با تصاویر رنگی و جلد مقوایی، از انتشارات Mage Publishers, Inc.، واشنگتن دی.سی.
- اسکار وایلد، دوست فداکار، همراه با متن انگلیسی، و تصاویر سیاه و سفید، از انتشارات Mage Publishers, Inc.، واشنگتن دی.سی.
- افسانه های کلیله و دمنه، همراه با تصاویر، گردآورنده دکتر علیرضا امیرمعز، چاپ دوم مهر ۱۳۶۶، شرکت انتشارات و تبلیغات نگارش، کالیفرنیا، بها ۴ دلار.
- م.ج. نوید، سیمرخ کوه دور، دفتر شعر ۱۳۶۶، چاپ آلمان غربی، ۶۵ صفحه.
- هرمز فتاحی، سوزها و رازها، مجموعه شعر، مشتمل بر دو کتاب، ۳۷۲ صفحه.
- آوند، نشریه انجمن هنرمندان و نویسندگان ایرانی در بریتانیا، دبیر مسؤول: اسماعیل خوبی، سردبیر: اسماعیل نوری علاء، سال ۱، شماره ۱، بهمن ۱۳۶۶، ۵۰ صفحه، بهای اشتراک: سه شماره ۴/۵ پاوند، شش شماره ۹ پاوند انگلیسی.
- کتاب جمعه ها، شماره ۱۱، پائیز ۱۳۶۶، ۲۲۲ صفحه، آلمان غربی، بهای اشتراک در اروپا ۲۴ مارک آلمان، در آمریکا ۳۰ دلار امریکایی.

- اندیشه آزاد، شماره های ۷ و ۸، بهار ۱۳۶۷، ۲۲۲ صفحه، چاپ سوئد، بهای اشتراک در سوئد ۸۰ کرون، سایر کشورها ۱۰۰ کرون.
- نامه کانون ایران، برای پاسداری از فرهنگ و هنر ایران، ویژه نامه بهاری، شماره ۲۱، اردیبهشت ۱۳۶۷، ۵۲ صفحه، ناشر کانون ایران، لندن.
- پیک پارسی، ماهنامه فرهنگی ایرانیان، سال ۱، شماره ۹، آذر ۱۳۶۶، ۴۶ صفحه، بهای اشتراک ۱۲ شماره ۲۵ دلار، چاپ کلمبوس، اهایو، امریکا.
- پیک آگهی و هنر، سال ۲ شماره ۲۲، فوریه ۱۹۸۸، ۴۴ صفحه، چاپ تکراس، بهای اشتراک شش ماه ۳/۵ دلار، یک سال ۶ دلار.

□ F. Vahman and G.S. Asatrian, *West Iranian Dialect Materials*, from the collection of D.L. Lorimer, Vol. 1, Materials on the Ethnography of the Baxtiaris, Introduction, Texts, Translation, Glossary and Notes, Institute of Oriental Philology, University of Copenhagen, 1987, pp 160.

□ Riccardo Zipoli, *Encoding and decoding Neopersian Poetry*, published by the Cultural Institute of the Islamic Republic of Iran in Italy-Roma, 1988, pp. 182

□ Ali R. Amir-Moez, *Mullah Nasr-ed-din*

□ Ali R. Amir-Moez, *Magic Squares, the legend and Construction*, pp.7.

□ Ali R. Amir-Moez, *String Figures, A Symbolic Approach*, 1987, pp. 32.

□ Ali R. Amir-Moez, *The Old Time Good and Bad*, pp. 152.

□ Ali R. Amir-Moez, *Risks and Reveries*.

نامه ها و اظهار نظر ها

شیوه های نقد ادبی

اخیراً دوست فاضل ما استاد دکتر غلامحسین یوسفی که خداوند حافظش باد، کتاب جالبی بنام شیوه های نقد ادبی منتشر ساخته و نسخه ای از آن را برای بنده فرستاده اند و آن ترجمه ای است از کتاب *Critical Approaches to Literature* تألیف David Daiches از ادبای معروف و سرشناس در دانشگاه های انگلستان و آمریکا. این ترجمه را آقای دکتر یوسفی با همکاری مرحوم صدقیانی آغاز کرد ولی بعلت فوت همکار خود ناچار شد آن را بتنهایی تکمیل کند و مقدمه ای فاضلانه در خردادماه ۱۳۶۵ بر آن بیفزاید و کتاب را [در ۶۳۷ صفحه] در پائیز سال ۱۳۶۶ در «انتشارات محمد علی علمی» بطبع رساند. شما خودتان از مراتب دقت و باریک اندیشی و سختگیری و استقصای آقای دکتر یوسفی در کار تحقیق و تحریر اطلاع دارید. ایشان علاوه بر اینها حلاوت ذوق را هم بر آثار زیبای خود می افزایند و اثرهایشان بحمدالله یکی بهتر از دیگری از کار در می آید. جای این کتاب مشروح و پر مطلب و استادانه در باره نقد

ادبی در ادبیات فارسی کاملاً خالی بود که خوشبختانه به همت و به حسن انتخاب آقای دکتر یوسفی با نثری شیوا و رسا پیاری درآمده و به بهترین و پاکیزه ترین صورتی انتشار یافته است.

درست است که این کتاب را مؤلفی خارجی تألیف کرده و چنان که خود آقای دکتر یوسفی در مقدمه ترجمه آن اشاره کرده اند، در تحقیقات عمیق و بسیار دقیق خود به آثار ادبی مغرب زمین توجه داشته است، اما اولاً در علوم ادبی نیز مانند علوم انسانی دیگر اصولی وجود دارد که در همه زبانها و ادبیات آنها حکم قانونی واحد دارد و طبعاً در علم النقد هم که مادر همه دانشهای ادبی است در همه جا به یک سان جاری و ساری است، و ثانیاً این گونه کتابهای اساسی و آموزنده هرگاه به دست مترجمان و ناقلان فاضل و آگاه مثل آقای دکتر یوسفی ترجمه شوند بمنزله آموزشگاهها و مکاتبی هستند که طالبان علوم ادبی پارسی در آنها آموزشهای نوین بینند و به برکت آنها با شیوه های علمی تحقیق در ادب آشنا گردند و از اکتفا به روشها و شیوه های ابتدایی نقد ادبی که قرنهای گذشته داشتیم و داریم باز ایستند.

از اصلاح یا بازنمودن خطای کسانی که «عبید را خالق این داستانهای انتقادی دانسته و او را نویسنده‌ای مبتکر خوانده‌اند». مسلماً انتخاب چنین هدفی برای تحقیق اشکالی ندارد ولی گرفتاری این جاست که آنچه را که نویسنده در اثبات خطای مذکور از دیگران نقل می‌کند نه فقط ارتکاب چنین خطایی را ثابت نمی‌کند بلکه بعکس حاکی از اشاره دیگر نویسندگان به منابع حکایات عبید است و جالبتر از همه در این مورد تصریح نقل شده از مقدمه دلگشای خود عبید است و کلام کریستن سن در دنباله آن (ص ۲۲۹) که لطایف مزبور از خود عبید نیست، بلکه از منابع دیگر گرفته شده است.

به نظر این حقیر، نویسنده محترم ما، ابتکار در «ساختن» داستان را با ابتکار در «بکار بردن» و یا «استفاده» از آن یکی گرفته‌اند و بعبارت کمی فنی تر به این اصل علمی معروف (اصل emergence) توجه ندارند که می‌گوید «ترکیبه‌ها یا مجموعه‌ها به خصائصی متصف می‌شوند که در هیچ یک از اجزاء تشکیل دهنده آنان نیست.» و با همین اصل است که می‌توان مثلاً آیه «یا ارض ابلعی ماء ک و یا سماء اقلعی» را معجز دانست و چهار نقطه پهلوی هم را «مربع» و ترکیبه اکسیرن و هیدروژن را «مایعی عطش زا» بدون این که هیچ یک از اکسیرن و هیدروژن «مایع» یا «عطش زا» باشد و نقطه‌ای «مربع» و واحدی از کلمات «ارض» و «سماء» و «ماء» و «بلع» و «قلع»، معجز و سحر آفرین (که انّ من البیان لسجراً). به عبارت روشنتر وقتی که می‌گوییم فلان بیت «فصیح» و «بلیغ» و «معجز» و «ساخته حافظ» است این لزوماً به آن معنی نیست که کلمات تشکیل دهنده بیت هم «فصیح» و... «ساخته

ذبیح الله صفا
لویک، آلمان غربی
۲ خرداد ۱۳۶۷»

درباره «ملاحظاتی درباره لطائف عبید زاکانی در رساله دلگشا»

.....»

ریشه یابی لطائف عبید زاکانی درج ۶، شماره ۲ (زمستان ۱۳۶۶) ص ۲۲۸-۲۴۷ ایران نامه، حکایت دارد از آشنایی درخور تمجید نویسنده بر، بقول خودشان، «متون متقدمه عرب» مخصوصاً با توجه به این که در این مقاله برای این که «مثنوی هفتاد من کاغذ نشود»، فقط «مثنوی از خروار» را نموده‌اند. ولی آنچه این خواننده بی بضاعت را سر در گم کرد، این بود که ایشان در مجموع چه می‌خواهند بگویند و صغری و کبری‌شان چگونه به هم بافته شده است.

نیازی به گفتن ندارد که کاوش در پیدایش یا شأن نزول و تطور قصه‌ها و اساطیر و ضرب المثلها کاری است تخصصی و بسیار مفید و پرسابقه و اگر بتوان شاهکار رابرت مرثن (R. Merton) یعنی *On the Sholders of Giants* را نمونه‌ای بسیار کوچک از این نوع کار در زبان انگلیسی معاصر دانست، کار استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر در داستانهای مثنوی نمونه بارز آن است در زبان خود ما، و بحق چه بجا و برازنده بود که نویسنده فاضل ما نیز چنین کاری را برای لطائف عبید می‌کردند. منتهی فقط با همین هدف، یعنی نمودن منشأ و تاریخچه آنها و بس. ولی متأسفانه ایشان چنین نکرده و برای کار خود دو انگیزه (یکی اصلی و دیگری تبعی) ذکر کرده و با دست مبارک خود، خود را (و ما را) به «تهلکه» انداخته‌اند. هدف اصلی عبارت است

حافظ» اند. و قطعاً از این مقوله هم هست «ابتکار» عبید در مثلاً رسالهٔ دلگشا و «هنر» سعدی در گلستان و «اعجاز» مولانا در مثنوی. در هر سه این موارد هر چند دانستن و نمودن این که کدام قصه و داستان از که و کجاست در ذات خود ارزنده است ولی به هر حال ارزش این بزرگان در ساختن و خلق این قصه‌ها و نکته‌ها نیست، بلکه در ابتکار و قدرت آنان است، به ترتیب، در بازگویی دردها و مفاسد اجتماعی و تفسیر «آسایش دو گیتی» و گفتن «راز دلبران» در قالب این لطائف و حکایات که به قول مولانا «حدیث دیگران» اند.

گیجی آمیخته با تأسف خواننده که چرا این همه دانستیهای مفید این گونه عرضه شده‌اند، در اواخر مقاله (ص ۲۳۹) پاسخی نیمه روشن می‌یابد: هر چند هدف اصلی نویسنده، اثبات خطای مؤلفان است در نسبت دادن ابتکار به عبید، ولی خود این هدف نیز هدفی دارد (که باید بصورت تبعی از هدف اصلی مستفاد شود) و آن عبارت است از «نشان دادن اثر بسیار عمیق ادب عرب... بر ادب فارسی که اخیراً گویا به ملاحظات نژادی و دیگر عقاید نادرستی که معمولاً زیر نقاب ایران‌دوستی و ایران‌پرستی دروغین و مضحکی مخفی می‌شود به آن توجهی نمی‌شود.» و به این صورت، صغری و کبری و یا چارچوبهٔ مقاله کامل می‌شود: ۱ - «هرچه به زبان عربی نوشته شده باشد از «ادب عرب» است.» (اگرچه نویسنده این قتیبه باشد که حتی المنجد نتوانسته است «خراسانی الاصل» بودنش را در ترجمهٔ سه سطریش نادیده بگیرد، و یا راغب اصفهانی و اگرچه قهرمان داستان کسی به نام الرستمی باشد و یا حتی ابونواس اهوازی و یا پسر خالد برمکی و...)؛ ۲ - بیشتر

لطائف عبید زاکانی در کتابهایی که پیش از او به زبان عربی نوشته‌اند آمده و نقل شده‌اند و ۳ - در نتیجه اولاً اینها همه از مواریت «ادب عرب» اند و عبید در آنها ابتکاری نداشته و اگر هم چیزی داشته آن فقط «استعداد شگرف» او در «باز آفرینی و حلاوت نقل از زبان عامیانه» بوده است (که این بیمقدار، مانند رمضان فلک‌زده در «فارسی شکر است» (کتاب یکی بود یکی نبود، اثر جمال زاده)، چیزی «از این کلمات نفهمیدم»، ثانیاً آنان که او را مبتکر و ابداعگر خوانده‌اند یا تحت تأثیر «ملاحظات نژادی» و دیگر «عقاید نادرست» از جمله «ایران‌دوستی و ایران‌پرستی دروغین و مضحک» بوده‌اند و یا بی‌غرض و مرض حق را منکر شده‌اند. و ثالثاً ادب فارسی عمیقاً تحت تأثیر ادب عرب بوده است.

مجموعهٔ این صغری و کبری و نتایج، البته عرصه‌ای است نه جولانگه همچومنی و اگر مرا رخصت باشد فقط این نکته را یادآور می‌شوم که این بیماری عدم توجه به «اثر بسیار عمیق ادب عرب بر ادب فارسی» پدیده‌ای نیست که «اخیراً» بوجود آمده باشد و حتی بسیاری غیر از عجمیان مبتلا به «ایران‌پرستی مضحک» به آن و یا به مظاهری از آن دچار بوده‌اند و حتی از اینان نه ابن خلدون اندلسی اولین قربانی بود و نه ادوارد براون انگلیسی آخرین مبتلا. خداوند همه را از همهٔ بیماریها برهاناد. آمین.

۱. نظامی

کالیفرنیا، ۱۸ مه ۱۹۸۸

دربارهٔ «راه دراز استانبول»

.....

آقای دکتر حشمت مؤید که قاعدهٔ فرد پر مشغله‌ای هستند، لابد جنبهٔ عبرت انگیزی

«ممد» را بریاید. این عده به خود اجازه می دادند که با همان «طرز فکر و ظرافت و ادبی» که نمونه هایش در کتاب راه دراز استانبول آمده، راجع به همه مسائل و معارف بشری اظهار نظر نمایند؛ با سبکی غالباً وارونه. یعنی خوبها را بگویند بد و بدها را بگویند خوب. نفی کردن، البته همواره آسانتر از یاد گرفتن بوده است. این عارضه «ضد فرهنگ» که آشنای فقید ما، مرحوم جلال آل احمد در ترویج آن نقش نمایانی داشت، خواه ناخواه جریان دیگری به دنبال خود کشید، و آن کیش «زشت پرستی» بود. یعنی کار به جایی بکشد که زیبایی و هنجار که هزاران سال بر تمدن بشری حکومت کرده است، جای خود را، نه به یک تحول مطلوب، بلکه تخریب بدهد. یک اصل که همواره در زندگی بشر یا برجا خواهد ماند آن است که در هیچ زمینه «اثر مهم» بوجود نیاید، مگر بر اثر کار، تلاش و دقت؛ زیرا طبیعت در ارزیابی داشتن پاداش بسیار خسیس است.

آیا آقای «ممد» و هم سخن نکته سنجش دوره لغتنامه دهخدا را دیده اند که در سی و چهار جلد قطور است؟ آیا می دانند که میلیونها ساعت وقت و کار و نور چشم و خم شدن روی کتاب، صرف تدوین آن شده است، (صرف نظر از نقیصه هایش)، و چند نسل بر سر آن کار کرده اند؟ ارزش کیفی به کنار، از جهت صرف حجم، مقایسه یک چنین مجموعه ای با یک جزوه شصت هفتاد صفحه ای آیا می تواند در محفظه یک منطق غیر بیمار بگنجد؟ اما از لحاظ کیفیت، چه بگوئیم؟ یک مصراع حافظ چه بسا گویاتر از هر توضیح ما باشد که: «طامات تا به چند و خرافات تا به کی؟» از شاهنامه و حافظ حرفی بمیان نمی آوریم که هتک حرمت نشود.

در کتاب راه دراز استانبول یافته اند که شش صفحه ایران نامه را به معرفی آن اختصاص داده اند. من چون کتاب را نخوانده ام، درباره آن حرفی ندارم؛ با این حال، راجع به چند سطر آخر مقاله نمی شود حرف نداشت. این چند سطر محاوره ای است که در میان نویسنده و یکی از قهرمانهای مسافرت به نام «ممد» راجع به جلال آل احمد جریان می یابد، و طی آن گفته می شود: «به نظر من هم غربزدگی یکی از مهمترین نوشته های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران؛ به چیزیه همپایه لغتنامه دهخدا یا حتی شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ...» (ایران نامه، سال ششم، شماره ۲ ص ۳۳۲).

گرچه در سالهایی که ما ناظر بوده ایم حرف «بکر» راجع به گذشته و حال ادبیات زیاد زده شده است، ولی این یکی در تازگی و بکریت گوی از همه می برد. غرابت مطلب چنان است که اگر منحصر به همین یک اظهار نظر بود، جای دم زدن باقی نمی ماند؛ اما مسأله این است که این نکته که در یکی از کوچه های استانبول عنوان شده، وصل می شود به امر کلیتری که بر سر آن نمی شود خاموش ماند. آن امر کلی آن است که کم و بیش در طی سی سال اخیر، در کشور ما، آشفتگی عجیبی در قضاوت فرهنگی، گریبان عده ای از جوانان ما را گرفته است که ارتباط تنگاتنگ با بُض سیاسی داشته. در این جا البته جای شکافتن این موضوع که مفصل، پیچیده و غم انگیز است، نیست؛ زمان دیگری می خواهد و مجال دیگری. در یک کلمه، نتیجه آن شد که نوعی عارضه ضد فرهنگ (که امریکاییها آن را counter-culture می نامند) جزو شرایط روشنفکری و آزادیخواهی (!) قرار گیرد، و چشم عده ای از جوانان از نوع

پیش شاه می برد.

ضمناً از شرح زیر رسم آراستن مجلس بار به گل (همان مقاله، سال پنجم، شماره ۳، ص ۴۱۷؛ سال ششم، شماره ۱، ص ۵۶) باز تأیید می گردد. در این جا در جلوی شاه ساسانی گل نسترن گذاشته اند و در دربار صفویه در جلوی شاه گل یاسمن می گذاشتند:

به دیبا بیاراسته گاه شاه
نهاد به سر بر ز گوهر کلام...
همه باده خسروانی به دست

همه پهلوانان خسرو پرست
می اندر قدح چون عقیق یمن
به پیش اندرون دسته نسترن
پریچهرگان پیش خسرو به پای
سر زلفشان بر سمن مشک سای
همه بزمگه بوی و رنگ و نگار
کمر بسته بر پیش سالار بار
ز پرده اندر آمد یکی پرده دار
بنزدیک سالار شد هوشیار
که بر در بپایند ارمانیان
سر مرز توران و ایرانیان
همی راه جویند نزدیک شاه
ز راه دراز آمده دادخواه
چو سالار هشیار بشنید، رفت
بر گاه خسرو خرامید تفت
بگفت آنچ بشنید و فرمان گزید
به پیش اندر آوردشان چون سزید
داستان بیژن و منیژه، تصحیح
نگارنده، بیت ۳۱ بجلو
جلال خالقی مطلق
هامبورگ»

متأسفانه این نوع شلتاقهای قضاوتی، تنها ناشی از اعوجاج فرهنگی نیست، حساسگری مادی نیز گاهی در پس آن قرار می گیرد، و آن استفاده یا سوء استفاده زندگان از رفتگان است، رفتگانی که چند صباحی بر اذهان هیجان زده و ارزان پسند تسلط یافته اند، و زندگانی که می خواهند از نمد آنها کلاهی برای خود دست و پا کنند. س.س.»

نکته ای درباره بار

«در مقاله ای که نگارنده درباره «بار و آیین آن در ایران» در همین مجله (سال پنجم، شماره ۳ و سال ششم، شماره ۱) نوشت، شرح داد که در دربار شاهان یک یا چند نفر رئیس تشریفات بار بودند و گروهی به نام پرده دار یا حاجب در زیر دست آنها کار می کردند. این رئیس تشریفات بار را که غالباً یکی از سپاهیان نژاده و عالی رتبه بود در زمان هخامنشیان هزار پاتی (هزار بد) و در دوره ساسانیان سالار بار و در دستگاه خلافت حاجب الحجاب و در دوره های بعد از آن در ایران امیر حاجب بزرگ، اُلغ بار بگ، امیر کزیک، امیر تزوک و ایشیک آقاسی باشی می گفتند. ولی با وجود شرحی که نگارنده در همان مقاله (سال پنجم، شماره ۳، ص ۴۰ و ۴۰۸) درباره پرده دار و سالار بار در زمان ساسانیان داده است. تفاوت میان این دو نفر درست روشن نیست. از مثال زیر از شاهنامه بخوبی روشن می گردد که در زمان ساسانیان سالار بار رئیس پرده داران بود، و بارخواه نخست به پرده دار رجوع می کرد و پرده دار درخواست او را به سالار بار می رسانید و سپس سالار بار نزد شاه می رفت و اگر شاه بارخواه را می پذیرفت، سالار بار او را

دربارهٔ Farsi Language

کودکان ما در غربت

».....«

«کودکان ما در غربت مزایای عاطفی بسیاری را ازدست می دهند؛ مثلاً گرمی و صفای کس و کارهایی را که در ایران برای بچه ها هست، یگانگی با مردم و آب و خاک و از همه مهمتر احساس نکردن نفس «غربت». بعضی از بچه ها در غربت دارای پدر و مادری هستند که سعی می کنند مزایای دو فرهنگ ایران و کشور میزبان را بررسی کنند و پایه تربیت و پرورش فکری کودکان خود را بر آن دو استوار کنند، مثلاً به بچه ها یاد بدهند که وقتی سر میزناهار یا شام نشسته اند و میهمانی وارد می شود، با کمال محبت او را هم سر میز بیاورند و از او پذیرایی کنند (سنت پسندیدهٔ ایرانی) نه این که فقط با یک سلام او را به حال خود رها کنند (سنت ناپسند بیشتر فرنگی ها)، یا به بچه ها یاد بدهند که هر چه را مایلند و می خواهند، همان را بگویند (سنت پسندیدهٔ بیشتر فرنگی ها) نه این که چیزی را که بشدت خواهان آنند درست برعکس جلوه دهند (سنت ناپسند جامعهٔ ما). اگر پدر و مادری سعی کنند بدون تعصب، خوبیها را در هر جامعه ای دریابند و بچه ها را بر آن پایه تربیت کنند، بچه ها از بسیاری از سرگردانیها و حقارت های اقامت در غربت نجات خواهند یافت. عده ای از پدر و مادرها هم متأسفانه بچه ها را در جامعهٔ میزبان به حال خود رها می کنند زیرا بسبب حقارتی که در خودشان احساس می کنند اصولاً همه چیز کشور میزبان را عالی می دانند، این پدر و مادرها که هر دو ایرانی هستند حتی از یاد دادن زبان فارسی به بچه ها خودداری می کنند؛ و در نتیجه بعد از مدتی حتی رابطهٔ خودشان با فرزندان شان به

آقای شایان آریا، در نامهٔ مورخ ۵ فروردین ۱۳۶۷ خود نوشته اند: «...شمارهٔ دوم (سال ششم) ایران نامه را دریافت کردم و از مطالعهٔ آن مثل همیشه لذت برده استفاده کردم. مخصوصاً از مقالهٔ «دربارهٔ Farsi Language» شما بیش از دیگر مقالات استفاده کردم، چرا که خود را در نگرانی شما راجع به دسیسه های خارجی شریک می دانم. اما در این باره، پیشنهادی دارم که می خواستم با آن جناب در میان بگذارم تا چنانچه مورد پسند حضرت عالی قرار گرفت و آن را عملی تشخیص دادید بمورد اجرا بگذارید.»

آقای آریا پیشنهاد کرده اند: «بنیاد (چنانچه صلاح می داند) فرمهای توضیحی و اعتراضی تهیه کرده برای ایرانیان مقیم آمریکا و اروپا و یا حتی ایران بفرستد و از آنها بخواهد که این فرمهای اعتراضی را امضاء کرده و برای مؤسسات مربوط از جمله ناشر دایرة المعارف بریتانیکا بفرستند. براحتمی می توان چندین هزار نامه و امضای اعتراضی جمع کرد و برای آنها فرستاد. که قطعاً اثرش به مراتب از اعتراضات پراکنده و فردی بیشتر خواهد بود. این کار دو فایدهٔ عمده دارد...»

ایران نامه - این پیشنهاد که حکایت از ایران دوستی بسیار نوین می کند و درخور همه گونه تقدیر است، عملی نمی نماید زیرا معلوم نیست این نامه ها را برای چه کسانی باید فرستاد. البته اگر کسانی از ما بخواهند که در این مورد به آنان کمک کنیم با کمال میل حاضریم.

بیگانه بخوبی می‌دانند و به این ترتیب با اعتماد بنفس بیشتری در جامعه زندگی می‌کنند. چه خوب است که کودکانمان را در غربت دریابیم. با تقدیم بهترین آرزوها
پروانه بهشتی
و سپادن، ۵ تیر ۱۳۶۷»

یهودی، نه جهود

.....»

با عرض سلام و درود فراوان مطلبی در آخرین شماره ایران نامه چاپ شده بود که ناچار به نوشتن این نامه‌ام کرد.

هر انسانی در طول زندگی خود با تعصباتی روبرو می‌شود و توهینهایی می‌شنود که خوشبختانه بیشتر آنها را می‌تواند نادیده بگیرد و از گoshi بشنود و از گoshi بدر کند چرا که بیشتر اینها تراوشات مغزهای کوچک کوته فکران و جاهلان روزگازند. ولی گاهی روبرو شدن با چنین تعصباتی دردناک است و بعضی حرفها مثل خنجر بر دل آدم می‌نشیند چرا که از طرف و از دهان افراد تحصیلکرده و دانشمند بیرون می‌آید.

دیروز وقتی که شماره اول سال ششم ایران نامه را می‌خواندم، در صفحه ۱۱۲ در مقاله «هنر و معماری اسلامی، ضرورت‌های تغییر یک عنوان» نوشته جناب آقای مهدی بور بور، به کلمه‌ای برخورددم که مرا مثل برق زدگان تکان داد و دلم را بدر آورد. چرا که در نشریه‌ای تحقیقاتی، نویسنده‌ای باصطلاح فهمیده به خود اجازه داده، کلمه «جهود» را استفاده کند و سردبیر محترم هم این مطلب را ندیده گرفته است.

جناب آقای متینی، در تمام ایران، یا بهتر

گونه‌ای باور نکردنی بریده می‌شود، چون بچه بزودی زبان بیگانه را فرا می‌گیرد و از فرهنگ خودش (بواسطه ندانستن زبان فارسی) بریده می‌شود و رابطه‌اش نیز با اقوام ایرانیش قطع می‌گردد و بصورتی در می‌آید که هنگامی که یک فارسی زبان را می‌بیند که با پدر و مادرش فارسی حرف می‌زند از آنها فرار می‌کند، و این مزیت را از دست می‌دهد که بتواند رابطه‌ای با فامیلش که معمولاً او را دوست دارند برقرار کند، متأسفانه این کودکان، افراد بی‌هویتی خواهند شد که در جامعه میزبان دچار سرگردانی هستند و عقده حقارت پدر و مادر خود را در تمام زندگی به دوش خواهند کشید. بارها دیده شده است که پدر بزرگ و مادر بزرگهایی به شوق دیدار نوباوگان خود از ایران آمده‌اند و برخلاف انتظارشان با کودکانی بیگانه (بواسطه ندانستن زبان مادری) روبرو شده‌اند، و با چشمان اشکبار به وطن بازگشته‌اند در صورتی که چه بسا همین روابط گاه بگاه می‌تواند برای کودک سرشار از عشق و محبت و پرورش عواطف انسانی در حال رشد کودک باشد. بیایید به کودکانمان در غربت فارسی یاد بدهیم، با آنها فارسی صحبت کنیم، خواندن و نوشتن فارسی را به آنها بیاموزیم، اشعار فارسی برایشان بخوانیم، آنها را با فرهنگ غنی کشورمان آشنا کنیم. چقدر خوب است که فرزندان ما در غربت هم ایرانی سربلندی باشند و هم از مزایای کشور میزبان برخوردار گردند. بسیاری از جوانان ایرانی وقتی به کشور بیگانه آمده‌اند، کودکانی بیش نبودند و اکنون در معتبرترین دانشگاههای جهان به بزرگترین موفقیتها نایل شده‌اند و خوشبختانه بسیاری از آنها نیز به ایرانی بودن خودشان مفتخرند و زبان فارسی را همراه با زبان

کسی مثل آقای بور بور باید چنان غفلتی بخرج دهند و این کلمه را استفاده کنند و چرا سردبیری مثل شما باید چنین غفلتی را ندیده بگیرد.

لطفی کنید و این مسأله را به این نویسنده محترم گوشزد کنید و اگر ایشان هم مثل بعضیها شانه بالا انداختند و گفتند مگر بین جهود و یهودی چه تفاوتی است از قول من به ایشان بگویند فقط ادب گوینده.

با عرض تشکر از زحمات شما برای تهیه ایران نامه و با آرزوی موفقیت روز افزون برای شما.

هایده سپیم

نیویورک، ۲۸ فوریه ۱۹۸۸»

از تذکر سرکار خانم هایده سپیم سپاسگزاریم. یقین نویسنده مقاله هرگز عالماً عامداً لفظ مورد بحث را برای تحقیر بکار نبرده است، و اما برای قصور مدیر مجله در این باب عذری نمی توان یافت.

ج ۴۰۰

است بگویم در میان تمام ایرانیان یک یهودی پیدا نمی شود که این کلمه را موهن نداند. من می دانم و خود شما هم می دانید که این کلمه را در ایران همیشه برای توهین و تحقیر ملتیی آورده اند که بیش از ۳۰۰۰ سال در این مملکت سابقه آب و خاک دارند و شاید از خیلی از ایرانی ها ایرانی تر هستند. هر دوی ما می دانیم که هر وقت خواسته اند از ما با احترام یاد کنند به ما یهودی و کلیمی و موسوی گفته اند و هر وقت خواسته اند ما را در حد سگ پایین بیاورند، لفظ جهود را بکار برده اند. می دانم که خواهید گفت که نباید احساسات بخرج داد که جهود از ریشه جهد و در باب فعلول است و این که در ایران باستان با احتمال قوی کلمه جهود بکار می رفته. همه اینها را من بخوبی می دانم ولی مسأله این جاست که این کلمه امروز موهن است و اگر این کلمه روزی نام خدا هم می بود در این موضوع که امروز بجای توهین بکار می رود تأثیری نداشت.

مسأله ناراحت کننده این است که چرا

خواهشمند است غلطهای چاپی در سال ششم «ایران نامه» را بشرح زیر اصلاح فرمایید:

صفحه	سطر	درست
۴۱۸	۱۸	(= ۱۶۰۸ میلادی)
۴۲۷	۸	بعد از ذکر خبر فوت ملک شاه سلطان فراهی
۴۳۴	۳	(ص ۹۶۴)
۴۴۱	۲۷	در اوایل قرن نوزدهم
۵۲۲	۲۸	از آن دیگران نیست
۵۲۳	۱۴	نهر نهانی
۵۲۴	۱۵	بدان گونه که کلمات
۵۲۹	۴	جولانش می افزاید

نمایندگی می کنند	۱۱	۵۳۵
روی برده شده است	۱۱	۵۳۵
stylisation	۱۴	۵۳۵
بودلر است، با شعر	۸	۵۴۵
نکته دیگر، ارتباط	۲۲	۵۴۶
نوعی خویشاوندی	۲۶	۵۴۶
مانند سرو، پای	۲۷	۵۴۷
(آ-آ- ای- او- آ)	۱۸	۵۴۹
میانرودان	۳۱	۵۵۷
جنس بز	۲۰	۵۵۸
نگشادست	۱۴	۵۹۸
۳۶ غزل را بعنوان غزل اصیل حافظ و ۲ غزل	۱	۶۲۸
چاپ پنجم	۳۲	۶۳۸
به دربارش	۲	۶۵۸
خواهد شد:	۹	۶۸۵
۱۲ ستون اول کلمه نطنز		۶۹۴

شجاع الدین شفا

جنایت و مکافات

ایران : ۱۳۵۷ - ۱۳۶۵

درباره

انقلاب اسلامی ایران

و در واقعیت‌های

دیروز و امروز و فردای ایران

چاپ دوم - واشنگتن ۱۳۶۷

در چهار جلد، و ۲۵۰۰ صفحه

بها: ۸۰ دلار

محل فروش در آمریکا:

Iranbooks, Inc.
8014 Old Georgetown Rd.
Bethesda, MD 20814

Ketab Corp.
1387 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024